



مجمع الجزایر بحرین در خلیج فارس

نویسنده : روزبه پارساپور

نام کنونی: مجمع الجزایر بحرین

نام باستانی: ديلمون یا میشماهیگ (MISHMÂHIG)

حکومت: مشروطه سلطنتی شیخ نشین ها (حکومت تحمیلی خاندان آل خلیفه که از عربهای عتوبی عربستان و پیرو مذهب تسنن مالکی اند بر شیعیان بحرین.) (سدیدالسلطنه ، ص ۴۸۷)

مساحت: ۶۶۵ کیلومتر مربع

واحد پول: دینار بحرین

استقلال: ۱۹۷۱ از ایران

جمعیت: ۶۸۸۴۳۵ نفر (طبق آمار سال ۲۰۰۵)

قومیت ها: بحرینی (۶۳٪) + ایرانی پارسی زبان (۲۰٪) و ملیتهای هندی و پاکستانی و مصری و... (۱۷٪)

جزایر مهم: منامه ، محرق ، ام نعلسان ، ستره ، ام الشجر ، ام الشجیر ، بنی صالح ، بکا ، حوار ، حاله البیض

امید به زندگی: ۷۴.۲ سال

رشد سالانه جمعیت: ۱.۵۶٪

پایتخت: منامه

زبان: عربی زبان رسمی می باشد که با گویشهای بحرینی یا خلیجی محاوره میکنند ، زبان پارسی و انگلیسی هم از زبان های رایج بحرین می باشد.

دین: ۸۱٪ کل جمعیت بحرین مسلمان می باشد که شامل ۶۱٪ شیعه و ۳۹٪ سنی است.

واحد پول: دینار بحرین

مشخصات جغرافیایی

بحرین نام مجمع الجزایری است که از نوع جزایر مرجانی می باشد و در منطقه جنوبی خلیج فارس ، داخل خلیج کوچک دیگری موسوم به شلوا قرار گرفته ، این جزایر نزدیک کرانه غربی خلیج فارس واقع شده اند و موقعیت جغرافیایی آن ۴۸ درجه و ۲۰ دقیقه طول شرقی و ۲۶ درجه و ۲۰ دقیقه عرض و در غرب کشور قطر واقع شده است . مجمع الجزایر و کشوری در جنوب خلیج فارس ، مشتمل بر ۳۳ تا ۳۵ جزیره . میان شبه جزیره قطر به فاصله ۲۸ کیلومتر در مشرق و جنوب ، و خاک عربستان سعودی (الاحساء یا احساء رجوع کنید به حسا *) در مغرب قرار دارد. خلیجهای کوچک بحرین ، مغرب و جنوب غربی و شلوا (سلوا) جنوب و جنوب شرقی آن را فرا گرفته است . مجمع الجزایر بحرین قسمتی از منطقه ای است که در قدیم به آن بحرین (از بصره تا عمان) می گفتند. بحرین (جزیره مُحَرَق * یا محرک) به خط مستقیم در ۱۹۵ کیلومتری ایران (جنوب غربی جزیره نخیلو) واقع است . پایتخت و بندر مهم آن منامه و تنها سه جزیره آن ۵۳۹ کیلومتر مربع را دربر گرفته است . جزیره بزرگ آن ، بحرین ، که با پنجاه کیلومتر طول و بین سیزده تا ۲۵ کیلومتر عرض ، ۸۵٪ مساحت کشور را تشکیل می دهد، در جهت شمالی - جنوبی قرار دارد.

این جزیره با گذرگاهی به طول ۲۵ کیلومتر، از طریق جزیره ام نَعسان (در دو کیلومتری شمال غرب جزیره بحرین) به کشور عربستان سعودی متصل است . دماغه راس البر در جنوب جزیره است . جزایر محرق و ستره در شمال شرقی بحرین قرار گرفته اند. این جزایر با پلهایی به جزیره بحرین متصل اند. فاصله جزیره محرق با شهر منامه با راهی که در دریا ساخته شده حدود ۲۰۵ کیلومتر است . جزایر دیگر بحرین عبارت اند از: جدا در شمال ام نَعسان ، آل نبیه صالح در مشرق بحرین (در شمال غربی ستره) و حوار در خلیج شلوا. اراضی جزیره بحرین در دشت و تپه های کم ارتفاع قرار گرفته است .

حاشیه شمال آن به عرض حدود ۵۰ کیلومتر حاصلخیز است و بیشتر مزارع و باغهای جزیره در این قسمت قرار دارد. آب و هوای قسمت مرکزی خشک و زمینهای آن کویری و پوشیده از گیاهان صحرایی است . زمینهای قسمت جنوبی تشکیل یافته از شن و ماسه تا دماغه رأس البر در منتهی الیه جزیره امتداد یافته است (مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی ، ص ۳-۴). بلندترین نقطه آن در مرکز جزیره ، به نام جبل الدخان ، حدود ۱۳۵ متر از سطح دریای آزاد ارتفاع دارد. جزیره بحرین دارای منابع آب زیرزمینی و چشمه ها و چاههای آرتزین (جوشان) است . بیشترین بارش بحرین در زمستان است و میانگین سالانه آن به حدود هشتاد میلیمتر می رسد. گاهی گرمترین دمای بحرین به حدود ۴۹ درجه می رسد که میانگین آن حدود ۳۶ درجه است . میانگین سردترین دمای آن نیز حدود ۱۷ درجه است .

اقتصاد

بحرین از دید ثروت نسبت به وسعت و جمعیتش بسیار غنی و حتی در خاورمیانه دارای مقامی والا می باشد. همین امر مهم ترین دلیل توطئه بیگانگان بر ضد این جزیره گشت تا آن را از ایران بزرگ جدا سازند و پادشاهان عرب سعودی دست نشانده را در آنجا روی کار آورند تا نه تنها سرمایه های این سرزمین را به یغما ببرند بلکه آنجا را تبدیل به پایگاهی دائمی برای حضور نیروهای نظامی غرب نمایند. نفت بحرین قابل توجه است ولی مروارید آن در خاورمیانه زبان زد است. از دیدگاه طبقه بندی نوع مروارید ها میتواند اینگونه دسته بندی نمود: مروارید جیون یا مروارید غلطان که رنگش سفید مایل به سرخ است و بسیار گرانبها می باشد. مروارید سفید تمایل به سرخی زیاد. مروارید سفید و سبز مخلوط. مروارید برنک شیشه آسمانی یا کیود. مروارید خشن و درشت که نباتی نام دارد. تا سال ۱۹۲۰ میلادی مروارید تنها منبع درآمد مردمان بحرین بود. ولی پس از آن با کشف نفت چهره شهر تغییر یافت و ثروتهای بسیاری نصیب مردم گشت. همگان بر این باورند که بحرین از ثروت مندترین شهرهای نفت خیز جهان است. در سال ۱۹۲۰ شرکت انگلیسی سندیکای شرق به ثبت رسید و جهت چپاول ثروت خاورمیانه راهی این سوی جهان شد. یکی از مدیران این شرکت شخصی به نام هومز بود که مامور نفت بحرین شد. بحرین به دلیل آنکه فاقد آب شرب بود و با کوچکترین طوفانی چاههای نفت جزیره اش بسته می شد با آب آشامیدنی مشکلاتی داشت. لیکن هومز انگلیسی از فرصت بهره برد و امتیاز حفر چاههای عمیق آب شرب را با بهره برداری از نفت بیکران بحرین معاوضه نمود. هومز پیشنهاد استخراج را به انگلستان و آمریکا داد و شرکت نفت خلیج فارس که آمریکایی و الاصل بود آن را پذیرفت و راهی منطقه شد. در سال ۱۹۳۲ اولین استخراج نفت در بحرین صورت گرفت و در سال ۱۹۳۴ چهل هزار تن نفت از بحرین به جهان صادر شد. بعدها سالانه از یک میلیون تن نیز تجاوز کرد. هومز انگلیسی سپس قراردادی استعماری به مدت نود ساله با شیخ بحرین امضا نمود.

امروزه اقتصاد بحرین عمدتاً بر پایه فعالیتهای بازرگانی و خدمات (حدود ۲ ر ۶۴٪) و بخش ساختمان (حدود ۳ ر ۱۷٪) است. پس از آن بخشهای صنایع و نفت (حدود ۱۲٪) و بخش کشاورزی (حدود ۶٪) قرار دارند. در ۱۹۰۳ (۱۲۸۲/۱۳۲۱ ش) صید و تجارت مروارید فعالیت اساسی اقتصاد بحرین را تشکیل می داد. در آن سال بر اثر کشف نفت بحرین و به بازار آمدن مروارید پرورشی ژاپن، صید مروارید در بحرین روبه کاهش نهاد و در ۱۳۳۹ ش/ ۱۹۶۰ متوقف شد. مهمترین معادن بحرین نفت و گاز است. مقدار ذخایر نفت آن محدود است و بیشتر نفت پالایشگاه آن (در جزیره ستره) از عربستان سعودی با لوله و از طریق دریا وارد می شود. از صنایع جدید، کارخانه نوب و ساخت ورقه های آلومینیوم (آلبا)، کارخانه تهیه کودشیمیایی و مجتمع پتروشیمی دارد؛ و نیز در دهه هشتاد (۱۳۵۹-۱۳۶۹ ش) احداث کارخانه های آهن، فولاد و تولید گاز آن به پایان رسیده است. همچنین کارگاههای تعمیر کشتیهای بزرگ اقیانوس پیما در بحرین احداث شده است و در اسکله های آن کشتیهای پانصد هزار تنی می توانند پهلو بگیرند. از صنایع دستی دارای صنایع ظریف و ساخت کشتیهای کوچک است. دامداری و زراعت بحرین محدود است. پرورش اسب و شتر در آنجا رواج دارد. اراضی مزروعی آن به حدود ۱۵۵، ۱۲ هکتار می رسد، و زراعت عمدتاً در حاشیه شمال شرقی آن صورت می گیرد. محصولات عمده آن میوه، انواع سبزی و علوفه است. صیدماهی و میگو در بحرین انجام می گیرد و میگوی آن صادر می شود.

تاریخچه

خاندان آل خلیفه تیره ای از قوم بزرگ بنی عتبه است که خاندان آل صباح نیز به آن تعلق دارد. از کل جمعیت بحرین فقط ۶۳٪ بومی و بحرینی تبار می باشند. مابقی شامل ملیتهای هندی و پاکستانی و عرب و... (۱۷٪) و ایرانیان پارسی زبان که از زمانهای باستان در بحرین سکنی گزیده اند (حدود ۲۰٪) می باشد. به موجب تاریخ خلیج فارس یا دریای پارس جایگاه آریایی ها بوده است و سکنه شامات پیش از این در این نواحی زندگی می کردند. کتیبه ای نیز از دوره آشوریان در بحرین کشف شده است. در تمامی دوران های پیش از اسلام دولت امپراتوری ایران بر کل نواحی خلیج فارس و شهرهای اطراف آن کنترل و نظارت داشته است. در کتیبه های باستانی آشور از بحرین به نام "نی دوک کی" نام برده شده است. دکتر وتسفلد و دکتر تئودورونت براین باورند که آریایی ها عموماً بر دریای عمان و خلیج فارس ساکن بوده اند. قبرستان باستانی که امروزه در چند کیلومتری قصبه ابوعلی در جنوب منامه واقع شده است نمونه ای از این تمدن بیش از ۴۶۰۰ ساله در بحرین آریایی است. "دکتر وتسفلد" می گوید پیش از اسلام سواحل غربی دریای پارس توسط ایرانیان اداره می شده است. حتی شهری نیز از دوره ساسانی نیز باقی است که بنام یکی از سرداران ایرانی نام گذاری شده است. این شهر امروزه اسپیدگان (اسفنج) نام دارد که از سردار اسپدویه گرفته شده است. پس از اسلام در زمان حضرت محمد ماموری از ظرف وی حامل پیام به مامور ایرانی در بحرین می شود. وی برای مدتی کوتاه اسلام آوردند ولی پس از مرگ پیامبر همگی به دین زرتشتی و مسیحیت بازگشتند. یکی از قدیمی ترین سند مالکیت ایران بر بحرین به محمد ابن جریر طبری باز میگردد. وی می نویسد: در زمان اشکانیان عربها همه در حجاز بودند و باید و مکه و یمن سکونت گاه آنان. آن گروهی که در حجاز و بادیه بودند به قحطی و گرسنگی دچار شدند. از سویی به عراق نمی توانستند وارد شوند زیرا عراق در اختیار اشکانیان ایران بود. پس از حجاز به بحرین کوچ کردند که در اختیار ایران بود. مستشرق معروف فرانسوی کوسن دو پرسوال در کتاب خود به نام تاریخ اعراب پیش از اسلام ذکر کرده است و این جمله طبری را عیناً تکرار کرده است. ابوالفرج اصفهانی مولف کتاب اغانی در جلد یازدهم آورده است: برخی از خاندانهای عرب به ناحیه هجر در بحرین کوچ کردند ولی مردمان آنجا مانع از ورود آنان شدند و جنگ در گرفت و ساکنین آنجا شکست خوردند و اعراب در آنجا سکونت گزیدند.

تاریخ طبری ذکر میکند: در زمان پادشاهی اردشیر بابکان در بحرین شاهی به نام سنطرق حکمرانی میکرد. اردشیر سرداری به جنگ وی فرستاد و او را شکست داد و قلعه او را تصرف کرد و اموال وی را به عنوان غنیمت به ایران آوردند. فرزند خویش را به شاهی آنجا گماشت. اردشیر شهری در بحرین بنا کرد به نام خط که در زمان وی پایتخت این جزیره بوده است. پس از وی شاپور ذوالاکتاف که در سالهای ۳۱۰ تا ۳۷۹ پادشاهی نمیکرده است برخی اعراب تابع ایران دست به شورش می زنند. آنان از ناحیه هجر بر ضد شاهنشاه ایران شورش نمودند. شاپور قوای دریایی ارتش ایران را راهی این منطقه کرد. این نبرد پس از جنگ سناخریب نخستین نبرد دریایی است که در منطقه ثبت شده است. شاپور راهی خط، هجر، یمامه شد و آنان را در سر جای خود نشانید.

سرآرندولپلسن مولف کتاب خلیج فارس درباره نبرد شاهپور می نویسد : شاپور در قطیف از کشتی پیدا شد و عده زیادی از شورشیان بحرینی را سرکوب کرد و کل جزیره را تحت کنترل گرفت . سپس به سوی تمیم راهی شد ولی چون شرارت اعراب خاتمه نیافت و شورشهای سختی کردند شاهپور آنان را برای عبرت گرفتن دیگران به یکدیگر بست و شانه هایشان را سوراخ نمود و طنابی از میان آنها عبور داد . پس از این واقعه بحرین برای همیشه آرام شد و تحت کنترل ایران . کتیبه داریوش بزرگ در بیستون نیز سندی دیگر بر مالکیت ایران بر خلیج فارس و کلیه جزایر آن است : داریوش شاه از اربابه (بخشی از عربستان) ، ماکا (قسمت مجاور تنگه هرمز) و . . . نام می برد . جنوب و تنگه هرمز و سواحل خلیج فارس کاملاً تحت اختیار ایران بوده است .

کلمان هوار می نویسد در زمان پادشاهی خسرو پرویز ساسانی در سالهای ۵۹۰ تا ۶۲۷ میلادی پیامبر اسلام شاه بحرین به نام منذرین ساوی را که زیر کنترل شاهنشاه ایران بود به اسلام دعوت نمود و او اسلام آورد . در آن وقت در هجر پاتخت بحرین مرزبانی به نام اسبی بخت کنترل نظامی بحرین را بر عهده داشت . وی از سوی شاهنشاه ایران برگزیده شده بود . چون برخی از بحرینی ها اسلام نیاورند و مجبور به دادن خراج به ماموران پیامبر شدند ساکنین بحرین سر به شورش نهادند و پس از مدتی همگی از اسلام برگشتند و زرتشتی گشتند . در کتاب الخراج آورده شده است : پیامبر اسلام از مجوسان (زرتشتیان) هجر در بحرین جزیه می گرفت و قرار گشت هرکسی به دین اسلام روی آورد مال و خون و زندگی اش در امان باشد . مستشرق فرانسوی به نام شارل شفر در ترجمه کتاب نصر خسرو قبادانی می نویسد : نام مرزبان بحرین همان اسپدویه ایرانی است .

کلمنت اوار می گوید : در زمان انوشیروان عادل سپاهی عظیم راهی خلیج فارس شد . نیروی دریایی ایران در ابوله واقع در مصب فرات تجهیز شد و از دماغه حد به عدن رفت و بیشتر نواحی عربستان را به زیر کنترل ایران در آورد . در نهایت حکومت سواحل جنوب خلیج فارس و شمال شرق جزیره العرب و جزایر بحرین به نعمان ابن منذر مامور پادشاه ایران سپرده شد . شاهنشاهان ایران بر تمام نواحی حکومتی خود از خود مردمان آن ناحیه مامور می گماشتند . در سالهای ۶۳۳ میلادی مطابق با سال ۱۲ هجری مردم بحرین از اسلام روی برگرداندند . پیشوای اینان منذر ایرانی بود که پس از چندی دوباره بحرین از زیر کنترل اعراب خارج شد و ایرانیان بر آنجا حکمرانی کردند . در زمان علی برخی از طوایف بحرین از دادن خراج سر باز زدند ولی در خلافت عمر بحرین خراجهای هشتصد هزار درهم و پانصد هزار درهم به خلیفه پرداخت می کرد .

نام بحرین چنانکه از واژه آن مشخص است به معنی دو دریا می باشد. یکی دریای شور که مجمع الجزایر را احاطه کرده و دیگری دریای آب شیرین که در زیر این جزایر گرانبهای مرجانی پنهان است. هرگاه برخی از زمین های بحرین را به اندازه یک متر حفر کنند چشمه های آب شیرین پیدامیشود و فشار آب به حدی است که اگر دهانه مشکی را روی آن بگیرند بزودی پر از آب میشود. بسیاری از مناطق بحرین نامهای ایرانی دارد منجمله : توبلی , دراز , توری , دمستان , سبز , شاخوره , فارسبه , کرانه , کرزکان , مرخ , مروزان , نویدرات که همگی مشتق شده زبان پارسی هستند . بیشتر مورخان عرب بر این باور هستند که نخستین شهری از ایران که توسط سپاه اسلام گشوده شده بحرین است .

درباره نامیده شدن جزیره اوال به جزیره «بحرین» ادیسی می نویسد: «بین جزیره اوال و بر فارس آبی جریان دارد و بین آن و برالعرب جریان آب دیگری است» (ج ۱، ص ۳۸۶). تاریخ جزایر (مجمع الجزایر) بحرین با تاریخ جزیره اوال (یا اوال) و ناحیه قدیمی بحرین (رجوع کنید به بحرین *، ناحیه قدیمی) به هم آمیخته و با تاریخ ایران، بویژه ایالت فارس، مشترک است. احتمالاً از قرن ششم پیش از میلاد، تابع گرهه (یا جراه) ابن حاکم، ص ۳۸۱) بود (حکومت گرهه پس از سقوط بابل در ۵۳۹ ق م به دست سپاهیان کوروش - دایرة المعارف فارسی، ذیل «بابل» - از سوی فراریان کلدای [بابلی] در نزدیک احساء پدید آمد و متأثر از فرهنگ ایرانی بود - < فرهنگ باستان پاولی >، ذیل «گرهه»). نخستین بار، هنری راولینسون جزیره بحرین را همان جزیره ای دانست که در کتیبه ای به خط میخی (به دست آمده در بین النهرین) از آن نام برده شده بود. این جزیره را به زبان آکدی «نی دوک کی»، به زبان سومری «دیلمون» و به زبان آشوری «تیلمون» (یا تیلوون) می گفتند (ویلسون، ص ۳۴؛ < فرهنگ باستان پاولی >، همانجا). ظاهراً دیلمون همان شهری است که در قسمت شمالی جزیره بحرین کشف شده است (بیبی، همانجا). نام دیگر جزیره بحرین را در دوره اسکندر (متوفی ۳۲۳ ق م) تیلوس (یا تولوس) هم ضبط کرده اند که احتمالاً با یکی از جزایر کنونی بحرین مطابقت دارد (حورانی، ص ۱۲۱؛ گوتشمیت، ص ۷۷؛ ویلسون، ص ۵۷؛ جوادعلی، ج ۲، ص ۱۹). در جغرافیای بطلمیوس نام جزیره بحرین یا یکی از جزایر آن ایت هار یا تارو (مرکزش دارین) نوشته شده است (جوادعلی، ج ۱، ص ۱۷۶). در بیشتر منابع دوره اسلامی نام جزیره بحرین اوال یا اوال ضبط شده (اصطخری، ص ۳۲؛ ابن حوقل، ص ۲۶۷؛ مقدسی، ص ۵۳؛ یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۹۵)، و به احتمال زیاد، در دوره پیش از اسلام (دوره ساسانی) هم اوال خوانده می شده است.

تا قرن چهارم، مطالب تاریخی مهمی درباره جزیره بحرین در دست نیست؛ ظاهراً پس از اسلام آوردن مردم احساء و قطیف، اهالی جزایر بحرین هم مسلمان شده اند. در ۳۲۵، به نوشته ابن اثیر (ج ۶، ص ۲۶۰)، در جنگ میان ابن رائق والبریدی، ابو عبدالله البریدی پس از شکست، به سوی جزیره اوال عقب نشست و پس از مدتی نزد عمادالدوله بن بویه آمد. در ۳۶۷ اوال، شهر و مسجد جامع و بازارهای نیکویی داشت و جزو کوره اردشیرخره محسوب می شد (ابن حوقل، همانجا). در ۳۷۲، بنابر نوشته حدودالعالم (ص ۲۰) جزیره اوال («وال») برابر پارس قرار داشت و دارای دههای بسیار و با نعمت و لنگرگاه کشتی بود. در ۴۴۲، نخستین بار ناصر خسرو (ص ۱۵۱) نام جزیره بحرین را به جای جزیره اوال آورده است: «چون از احساء به جانب مشرق روند هفت فرسنگی دریاست اگر در دریا بروند بحرین باشد و آن جزیره ای است پانزده فرسنگ طول آن و شهری بزرگ است و نخلستان بسیار دارد و مروارید از آن دریا برآوردند...». ادیسی (۴۹۳-۵۶۰) پس از ناصرخسرو می نویسد: «در جزیره اوال شهر بزرگی است که بحرین خوانده می شود و نیک آباد است و کشتزارها و نخلستانهای فراوان دارد و پر نعمت و دارای چشمه های فراوانی است». و می افزاید که برین جزیره [در زمان او] امیری مستقل که مورد احترام مردم آن کرانه است حکومت می کند (ج ۱، ص ۳۸۷). ظاهراً تا مدتها پس از ادیسی بحرین را جزیره اوال هم می خوانده اند. در ۶۰۵ جزیره اوال در بحر کرمان (وگاهی در دریای پارس) ضبط شده است (بکران، ص ۲۰، ۴۳). هنگام حمله مغول جزیره اوال، که دریای بحرین آن را فراگرفته بود، بستانها و باغهای لیمو و نخلهای فراوان داشت (یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۹۵). در ۶۳۳، ابوبکر بن سعدین زنگی

(از اتابکان فارس)، جزیره اوال (جزیره بحرین)، جزیره کیش و جزایر دیگر را ضمیمه فارس کرد (زرکوب شیرازی، ص ۵۶؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۵۰۶؛ وصاف حضرة، ص ۱۰۵)، و نماینده مستعصم بالله، امیرمحمدابن ابی ماحه را از جزیره اوال اخراج کرد (وصاف حضرة، همانجا). در زمان پادشاهی سیدربندی (پادشاه مَعَبَر، متوفی ۶۹۲) ملک اعظم مرزبان هندی تقی الدین عبدالرحمان بن محمد طیبی وزیر بود. او هر سال ۱۴۰۰ سر اسب از خاصه ملک اسلام، جمال الدین، و بازرگانان جزیره کیش به معبر می برد و دیگر جزایر فارس چون قطیف و لحساء [احساء] و بحرین و هرموز و قلهات و غیرها اسب به معبر می بردند و قیمت هر سر اسب ۲۲۰ دینار زر سرخ معین شده بود (همان، ص ۱۸۶). در ۶۹۶، بغداد و شیراز و دولتخانه کیش و بحرین [جزیره] به دست ایلخان، غازان خان، افتاد (همان، ص ۲۰۶). در اواخر ۷۰۳، در زمان ایلخانیان شیخ الاسلام جمال الدین حکومت فارس را که اولجایتو به او داده بوده نپذیرفت و عازم دولتخانه کیش شد. چون پس از درگذشت تقی الدین عبدالرحمان طیبی (در ۷۰۲) میان پادشاه معبر و جمال الدین اختلافات مالی پدید آمده بود، سرانجام منصب تقی الدین به جمال الدین واگذار شد (همان، ص ۲۸۳). در این هنگام، جزیره بحرین به حکمرانان تاجرپیشه جزیره کیش وابسته بود و جزو ایران شمرده می شد. پس از اوایل قرن هشتم، نام جزیره اوال، جزیره بحرین ضبط شده است. در ۷۱۵، از لحصا و قطیف و بحرین [جزیره] و هرموز (هرموز) نام برده شده است (کاشانی، ص ۱۸۳). در زمان قطب الدین تهمتن (پادشاه هرموز، متوفی ۷۵۸) بسیاری از جزایر [خلیج فارس] به تصرف او درآمد (غفاری قزوینی، ص ۱۹۱)، به طوری که در ۷۳۴ به نوشته ابن بطوطه (ج ۱، ص ۲۵۱) کیش و قطیف و بحرین [جزیره] و قلهات در دست امیر هرموز بود. در اوایل قرن هشتم، حمدالله مستوفی می نویسد: «بحرین از اقلیم دوم است و برآن جزیره آب روان، باغستان و دیههاست و از میوه های آن خرماست. اکنون جزیره بحرین داخل فارس و از ملک ایران است» (نزهة القلوب، ص ۱۳۷) و اضافه می کند: «درین بحر (خلیج فارس) جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملک ایران بشمارند و مردم نشین، هرموز، قیس [کیش]، بحرین و خارک است» (ص ۲۳۴). در دوره ایلخانیان (۷۵۰-۶۵۴) جزیره بحرین در دست فرستادگان امیر چوپان (متوفی ۷۲۸) بود. او شرف الدین محمود را به وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و [جزیره] بحرین منصوب کرد (کتبی، ص ۱۴۰؛ اقبال آشتیانی، ص ۴۱۰). در قرن هشتم، والی هرموز تابع شاه شجاع الدین (متوفی ۷۸۶) پسر امیر مبارزالدین از سلسله آل مظفر بود (عبدالرزاق سمرقندی، ص ۳۶۳-۳۶۴). در ۹۱۲ (یا ۹۱۳) در زمان سلطنت شاه اسماعیل اول، پرتغالیها پس از تصرف جزیره هرموز در خلیج فارس، جزیره بحرین را که جزو ایالت فارس محسوب می شد، تصرف کردند و قلعه ای در شمال آن بنا نهادند و رکن الدین مسعود (برادر وزیر هرموز) دست نشاندۀ پرتغالیها حاکم بحرین شد (اسکندرمنشی، ج ۲، ص ۶۱۴-۶۱۵). در ۱۰۱۰، در زمان پادشاهی شاه عباس اول، الله وردی خان بیگلربیگی فارس، قشون ایران را به سرکردگی یوسف شاه کلانتر برنقادی (برانغازی) از بندر عسکو (عسلویه) از راه دریا به منامه گسیل داشت. او پس از مدتی کوتاه، به فرماندهی خواجه معین الدین فالی، بحرین را به ایران بازگرداند. متعاقب آن، بارها امیر هرموز و پرتغالیها به بحرین (منامه) حمله کردند ولی از قشون ایران شکست خوردند (منجم یزدی، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ اسکندرمنشی، ج ۲، ص ۶۱۵، ۹۸۰). در این جنگ، از غنایمی که به دست ایرانیان افتاد و به پرتغالیها تعلق داشت چهار توپ آهنی هفت گزی [بالوله] به وزن دوهزار من و چندین گلوله آهنی به وزنهاى سه تا هفت من بود، که صنعتگران ایرانی از ساختن آن عاجز ماندند (منجم یزدی،

ص ۳۳۲). پیروزی ایرانیان بر پرتغالیها خوشایند فرنگیها نبود به طوری که سفیر اسپانیا به سبب این کار الله وردی خان، به شاه عباس اعتراض کرد (دلاواله، ص ۳۲۵). در ۱۰۱۱، بهزاد سلطان از سوی الله وردی خان حاکم ایالت بحرین شد و خود الله وردی خان با تویی که از پرتغالیها به غنیمت گرفته بود برای تسخیر قلعه شمیل و مینا حرکت کرد (منجم یزدی، ص ۲۳۵). در ۱۰۴۱، برخوردار سلطان ذوالقدر به حکومت حویزه و بحرین مأمور شد (حسینی استرآبادی، ص ۲۴۷). در ۱۰۴۳، در دوره شاه صفی، سوندک سلطان که از حکومت جزیره بحرین معزول شده بود، به دربار شاه صفی احضار شد. او شمشیر امیر تیمورگورکانی را به شاه هدیه کرد و دوباره به حکومت بحرین منصوب شد (اعتماد السلطنه، ج ۲، ص ۹۳۰؛ سدیدالسلطنه، ص ۲۳۲). در ۱۰۵۰، به باباخان حاکم بحرین شغل دیگری داده شد (حسینی استرآبادی، ص ۲۶۰). در ۱۰۷۷، زمان سلطان، پسر قزلخان که مأموریت سیستم داشت، به حکومت جزیره بحرین منصوب شد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۲). در ۱۱۱۳، قزاق سلطان به جای مهدیقلی خان از طرف دربار صفویه حاکم جزیره بحرین شد (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳). در ۱۱۲۱، اعراب، جزایر بحرین، قشم و لارک را گرفته به سوی بندرعباس حرکت کردند. از سوی ایران لطفعلی خان لکزی به بحرین عزیمت کرد ولی نزدیک بندرعباس صلح را بر جنگ ترجیح داد و از لشکرکشی به بحرین منصرف شد (کروسینسکی، ص ۴۴-۴۵). در ۱۱۳۱، امام مسقط، سلطان بن سیف دوم (از یعربیان*)، جزیره بحرین را تصرف کرد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۳۶-۸۳۷؛ قنوسی، ص ۴۶) و حکومت آنجا را به شیخ جبار طاهری (ظاهراً تبعه ایران) سپرد (قدوسی، همانجا). در ۱۱۴۸، محمدتقی خان، بیگلربیگی فارس، قشون شیخ بحرین، شیخ جبار هوله (یا هویله)، را که در اواخر دوره صفویه آنجا را تسخیر کرده بود درهم شکست و جزیره بحرین را به ایران بازگرداند (فلور، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ استرآبادی، ص ۲۷۷؛ پری، ص ۲۲۱). او پس از پیروزی، کلید قلعه بحرین را برای نادرشاه ارسال داشت و حکمرانی آنجا هم به محمدتقی خان تفویض شد (استرآبادی، همانجا؛ پری، همانجا). در این لشکرکشی هلندیها امکاناتی مانند اسلحه و کشتی در اختیار نادر گذاشتند (رجوع کنید به فلور، ص ۱۵۳-۱۶۹). در ۱۱۵۱، سیف پسر سلطان امام مسقط، جزیره بحرین را تصرف، و مدت شش روز، مردم بحرین را قتل عام کرد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۳). در ۱۱۵۲، قشون نادرشاه به فرماندهی محمدتقی خان، نخست وارد کرمان شد. طبق فرمان نادر، بیگلربیگی کرمان می بایست پانصد تومان و پانصد سپاهی در اختیار وی قرار دهد و همچنین ۲۷۰ تومان و پانصد سپاهی از نیروهای کرمان را به حاکم بحرین واگذار کند (فلور، ص ۱۱۶). پس از آن، محمدتقی خان (و بنابر برخی از منابع، با کلبعلی خان) مسقط را تصرف و شورشیان را سرکوب کرد. در این حوادث، امام مسقط نیز به قتل رسید (سدیدالسلطنه، ص ۸۴، ۲۳۳). محمدتقی خان پس از این پیروزی با قشون خود و به همراهی شیخ جبار سردار قبیله هوله و محمدلطیف خان به بندرعباس بازگشت (فلور، ص ۱۶۲) و نادرشاه حکومت مسقط و جزیره بحرین را به آل مذکور (شیخ نصر و شیخ غیث) تفویض کرد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۳). در ۱۱۵۴، نادرشاه، محمدتقی خان شیرازی را به مقام بیگلربیگی و صاحب اختیار فارس، گرمسیرات، لار و کلیه بنادر و جزایر از جمله بحرین منصوب کرد (فلور، ص ۲۱۰). در ۱۱۶۶، در دوره زندیه، شیخ نصر [آل مذکور] حاکم بوشهر با ناوگان و با یاری قشون مجهز عرب تبار خود، بحرین را از دست شورشیان درآورد (پری، ص ۲۲۱، ۲۲۵). در ۱۱۷۹ (در دوره زندیه) حاکم بوشهر همچنان بر بحرین حکومت می کرد (نیبور، ص ۳۶). در ۱۱۹۷، شیخ نصر از جزیره بحرین به قصد تصرف قطر حرکت کرد و پس از شکست سختی در زبارة، از دولت ایران (در

فارس) کمک خواست و خود به بوشهر رفت ولی حکومت فارس به تقاضای او اهمیت نداد (سیدالسلطنه، ص ۲۳۴؛ تاجبخش، ص ۴۳). به دنبال آن، آل خلیفه (شیخ احمد نوه خلیفه) پس از اشغال بحرین، اعلام کرد که آماده است به ایران خراج بپردازد. دولت ایران به او اجازه داد که جزیره بحرین را نگه دارد و به نام حاکم ایرانی (فارس) در آنجا حکومت کند (فاروقی، ص ۷۲) شیخ احمد پس از چهارده سال حکومت در ۱۲۱۰ درگذشت (سیدالسلطنه، همانجا). در ۱۲۱۴، سید سلطان امام مسقط، جزیره بحرین را گرفت و بر آنجا نایبی گماشت. او هنگام مراجعت به مسقط جان سپرد (همانجا). در ۱۲۱۵، سید سعید (امام مسقط) به بحرین آمد و آنجا را پس از جنگی سخت تصرف کرد و سلمان پسر احمد، که پس از سیدسلطان (نیابت امام مسقط) بحرین را به دست آورده بود، فرار کرد (همان، ص ۲۳۴-۲۳۵). در ۱۲۱۶، سلمان دوباره به بحرین بازگشت (همان، ص ۲۳۵). در ۱۲۲۴، سعود پسر عبدالعزیز امام نجد (از وهابیه) بحرین را تصرف کرد (همان، ص ۲۳۴). در ۱۲۳۶، برای نخستین بار، شیخ سلمان پسر احمد [بدون اجازه دولت مرکزی ایران] عهدنامه ای با دولت انگلستان، بظاهر برای تأمین صلح و مبارزه با دزدان دریایی، امضا کرد (کرزن، ج ۲، ص ۵۴۷؛ ویلسون، ص ۲۴۲)، و بر اثر آن، پای استعمار انگلیس رسماً به خلیج فارس باز شد و انگلیسیها جانشین پرتغالیها شدند. در ۱۲۳۷/۳۰ اوت ۱۸۲۲، شاهزاده حسین علی میرزا حاکم فارس شد و، به دنبال آن، مذاکراتی با انگلستان به عمل آمد. نتیجه این مذاکرات معاهده ای بود که بین میرزا محمد زکی خان وزیر فارس با کاپیتان ویلیام بروس، کارمند دولت انگلستان مقیم بوشهر، به امضا رسید. در این قرارداد حقوق ایران در بحرین شناخته شد ولی حکومت هند این قرارداد را نپذیرفت و فتحعلیشاه نیز، چون پسرش بدون اجازه آن را امضا کرده بود، معاهده را توشیح نکرد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۴۹؛ آدمیت، ص ۲۵۳؛ اتحادیه، ص ۲۷). در ماده دوم معاهده مذکور چنین قید شده بود: «جزیره بحرین پیوسته متعلق به ایالت فارس بوده است. مالکان آنجا، عربهای بنی عتّابی [آل عتوب اند] که از چندی پیش بی انضباطی و تمرد نشان داده و به فرمانروای افواج بریتانیایی مراجعه، و از او تقاضای پرچمی غیر از پرچم ایران کرده اند [دستور داده می شود چنانچه پرچمی به آنها داده شده پس گرفته شود و از این پس دیگر کمکی به بنی عتّابی داده نشود]» (تاجبخش، ص ۷۰، ۲۵۰-۲۵۱). در ۱۲۴۰، سلمان درگذشت و از او دو فرزند به نامهای احمد و خلیفه به جای ماند که به اتفاق حکومت کردند. در ۱۲۴۳، پس از مرگ احمد پسر سلمان، برادرش خلیفه به حکومت جزیره بحرین رسید (سیدالسلطنه، ص ۲۳۶). در ۱۲۴۵، خلیفه مرد و عبدالله پسر احمد جای او را گرفت (تاجبخش، ص ۸۵). در ۱۲۴۸، شیروانی (ص ۱۳۱) درباره اهالی بحرین می نویسد: «اهالی بحرین در فروعات به قول علمای اخبار عمل کنند و از فرقه اصولیین احتراز لازم دانند و از قدیم مردم آنجا شیعه مذهب و در آن طریقه بغایت، متعصب بوده اند». در ۱۲۵۲، طبق مطالب ملحقات تاریخ روضة الصفا، در دوره محمدشاه، در بحر فارس شانزده جزیره از جمله بحرین متعلق به فارس بود (رضاقلی هدایت، ج ۱۰، ص ۱۸۹). در ۱۲۵۵، شیخ عبدالله که از قشون کشی مصریها به احساء و شاید بیشتر از شایعه تصرف بحرین از طرف سیدعمان به تحریک مصر احساس خطر می کرد، در پاسخ به تقاضای خالد [نماینده مصریها] درخواست کرد که تابع دولت ایران باشد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۶۲). در ۱۲۵۸، محمد پسر خلیفه بر بحرین مسلط شد (سیدالسلطنه، ص ۲۳۷). در همین سال شیخ بحرین خودسرانه با دولت انگلستان قراردادی منعقد کرد. در ۱۲۶۱، دولت ایران رسماً به قرارداد مذکور اعتراض کرد (قایم مقامی، ص ۲۰). در ۱۲۶۴، در دوره ناصرالدین شاه، محمدبن خلیفه معاهده دیگری با کمپانی هند شرقی درباره منع تجارت برده منعقد کرد. طبق مفاد

این عهدنامه با ادعای هردولتی [از جمله ایران] بر بحرین مخالفت شده بود (گُرزَن ، ج ۲ ، ص ۵۴۷). این قرارداد رسماً جنبه تحت الحمایگی داشت . در ذیقعدة ۱۲۷۵ ، کلنل لوئیس پلی ، مأمور رسمی دولت انگلستان در خلیج فارس ، به بحرین رفت و با محمدبن خلیفه قراردادی منعقد کرد که ، بنابر آن ، شیخ بحرین در آینده طبق نظر و دستور دولت انگلیس رفتار کند (برگ ۲۷۸ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی ایران ، نامه مورخ ذیحجه ، به نقل قایم مقامی ، ص ۲۹-۳۰). در ۱۲۸۲ ، محمدبن خلیفه باناوانگانی به قطر حمله برد و آنجا را تصرف کرد و پس از مدتی به بحرین بازگشت (سدیدالسلطنه ، همانجا). در این هنگام ، ناوگان انگلیس به فرماندهی کلنل پلی ، به بحرین یورش برد و قلعة بحرین (محرک) را ویران کرد و به دستور او دو زورق ایران را در بوشهر آتش زدند. بر اثر این رویدادها محمد فرار کرد و برادرش علی جانشین وی شد (همان ، ص ۲۳۸). در ۱۲۸۵ ، شیخ بحرین (علی بن خلیفه) با انگلیسیها قراردادی امضا کرد که باعث اعتراض دولت ایران شد (قایم مقامی ، ص ۶۴). در ۱۲۸۶ ، محمد پسر خلیفه (که اغلب از ایران حمایت می کرد) دوباره به کمک شیخ کویت به بحرین آمد. در جنگی که صورت گرفت ، برادرش ، علی ، کشته شد و محمد ، پسر عبدالله سردار علی ، و قیابیل بدوی بر او شوریدند و اموال انگلیسیها و مردم را غارت کردند. محمد پسر خلیفه را زندانی کرد. پس از چندماه ، ناوگان انگلیس ، به فرماندهی کلنل پلی ، به بحرین حمله کرد و حکومت بحرین به عیسی ، پسر علی ، نوة خلیفه (دست نشاندۀ انگلیس) واگذار شد (سدیدالسلطنه ، همانجا). در ۱۵ ربیع الاول ۱۲۸۷ ، دولت انگلستان طی نامه ای از دولت ایران تقاضای اجارة جزایر بحرین را کرد (قایم مقامی ، ص ۷۱). در ۱۲۸۸ ، به دستور دولت عثمانی ، مِدَحَت پاشا والی بغداد ، با سه هزار تن [سپاه ترک] ، نه توپ و ۵۰۰ ، ۱ عرب با کشتیهای جنگی وارد خلیج فارس شد و قطیف ، دمام [احساء] و عُقیر را تصرف کرد. به دنبال آن کشتیهای جنگی انگلیس وارد آبهای بحرین شدند و قشون پیاده کردند (کلی ، ص ۷۲۶-۷۲۹؛ تاجبخش ، ص ۱۵۳؛ قایم مقامی ، ص ۷۶). حاجی محسن خان معین الملک ، سفیر ایران در لندن ، به این امر اعتراض کرد (قایم مقامی ، همانجا). در ۱۳۰۸ ، بر اثر سنگینی مالیات ، در بحرین شورش دیگری بر ضد عیسی پسر علی در شرف انجام بود (سدیدالسلطنه ، ص ۲۴۰). در ۱۳۱۰ ، دولت انگلستان با بحرین معاهده دیگری منعقد کرد که به سلطۀ کامل انگلستان بر بحرین انجامید (رمضانی ، ۱۹۶۶ ، ص ۲۴۷). این امر باز منجر به اعتراض دولت ایران شد. در ۱۳۱۳ ، میان خانواده خلیفه در بحرین ، و مشایخ عمدة آل علی اختلافاتی پیش آمد و در نتیجه ، آل علی بحرین را ترک کردند. این رویدادها به کشمکش سیاسی انگلیسیها و باب عالی (عثمانیها) منجر شد. پس از مدتی کشتیهای جنگی انگلیس زبارة را که قبیلة آل علی در آنجا ساکن شده بودند به توپ بستند و ویران کردند ، و دست آل علی از آنجا (زبارة) کوتاه شد (سدیدالسلطنه ، ص ۲۴۰-۲۴۱). در ۱۳۱۴ ، شیخ عیسی ، فرزند بزرگتر خود ، خالد ، را به بوشهر نزد کلنل ویلسون فرستاد تا دولت انگلستان ولایتعهدی او را بپذیرد. در آن هنگام ، سالی ۲۰۰ ، ۰۰۰ ریال (معادل پنجاه هزار تومان)

بابت مالیات و چهل هزار ریال از بابت عُشور به خزانه شیخ بحرین واریز می شد ، و سیصد سوار آماده رزم نیز همیشه نزد او بودند (همان ، ص ۲۴۱). از نتایج ظهور فعالیت دولتهای غربی ، بویژه انگلستان در خلیج فارس ، دشواریهایی بود که برای کشور ایران پدید آمد ؛ از جمله اینکه پایه های جدایی بحرین گذاشته شد. ایران از دوره قاجاریه ، مرتب ادعای خود را بر بحرین تا ۱۳۵۱ ش (دوره محمدرضا پهلوی) تکرار می کرد. اندکی پیش از ۱۳۳۲ ، بین انگلستان و دولت عثمانی معاهده ای در لندن منعقد شد که به موجب آن ، عثمانیها از ادعای مالکیت

بر بحرین و مسقط و دیگر سواحل صرفنظر کردند (وادالا ، ص ۳۶-۳۷). در ۱۳۰۷ ش ، با امضای قراردادی میان انگلستان و سعودیها، ادعای تاریخی ایران جدیتر شد (رمضانی ، ۱۹۶۶، ص ۲۴۷-۲۴۸؛ آدمیت ، ص ۱۹۴). بلافاصله پس از آن ، وزیر خارجه ایران نامه ای به سفیر انگلستان در تهران فرستاد (آدمیت ، همانجا). همچنین دولت ایران به حاکمیت انگلستان بر بحرین اعتراض کرد و یادداشتی به جامعه ملل فرستاد (همانجا؛ رمضانی ، ۱۹۶۶، ص ۲۴۸). در اواخر ۱۳۰۷ ش ، چمبرلین وزیر خارجه وقت انگلیس ، ادعای ایران را رد کرد (آدمیت ، ص ۱۹۵؛ رمضانی ، ۱۹۶۶، ص ۲۴۸؛ تاجبخش ، ص ۲۶۲-۲۶۳). در خرداد ۱۳۱۳، کاظمی وزیر خارجه ایران ، اعتراض خود را نسبت به امتیاز استخراج نفت یک شرکت انگلیسی در بحرین به اطلاع وزیر مختار دولت امریکا در تهران رسانید (زرین قلم ، ص ۲۴۴). از ۱۳۱۴ تا ۱۳۳۷ ش ، بحرین پایگاه اصلی دریایی انگلستان در خلیج فارس بود. در جنگ جهانی دوم ، پس از اینکه در ۱۳۲۱ ش ، بحرین به دستور حکومت انگلستان وارد جنگ با دول محور شد، هواپیماهای آلمانی و ایتالیایی [که ظاهراً از پایگاههای ایتالیا در شاخ افریقا احتمالاً از سوماتالی به پرواز درآمده بودند] تأسیسات بحرین را بمباران کردند (همان ، ص ۲۵۱). در ۱۳۲۵ ش ، تصویبنامه ای درباره تقاضای سهم از نفت بحرین صادر شد (مهدیقلی هدایت ، ص ۴۴۶). در ۱۳۳۶ ش ، بحرین رسماً به عنوان استان چهاردهم در تقسیمات کشور ایران ضبط شده است (زرین قلم ، ص ۲۶۱، ۲۸۳-۲۸۴). در ۱۳۴۰ ش ، عیسی پسر سلمان در بحرین به حکومت رسید (قایم مقامی ، ص ۸۷). در ۱۳۴۷ ش ، دولت انگلستان تصمیم گرفت نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون ببرد. پس از خروج نیروهای انگلیس در ۱۳۵۰ ش ، عیسی پسر سلمان استقلال بحرین را اعلام کرد (رمضانی ، ۱۹۷۵، ص ۴۱۶-۴۱۹). در همین سال ، ایالات متحده آمریکا طبق قراردادی بابحرین ، در جفیر (در جنوب منامه) پایگاه دریایی به دست آورد (همان ، ص ۴۳۵). در آذر ۱۳۵۰، به دستور محمدرضا پهلوی ، نیروی دریایی ایران وارد سه جزیره ایرانی ابوموسی ، ثنب بزرگ و ثنب کوچک شد. پیش از آن ، محمدرضا پهلوی در پی مذاکره ای غیر قانونی با شیخ نشینان شارجه و رأس الخیمه و با حضور نماینده انگلیس ، سر ویلیام لوس ، از ادعای ایران به بحرین (استان چهاردهم) صرفنظر کرده بود (بدون اینکه مجلس از این امر آگاهی داشته باشد) (پارسا دوست ، ۱۳۶۹ ش ، ص ۳۵۸-۳۶۰؛ رمضانی ، ۱۹۷۵، ص ۴۲۴-۴۲۵؛ علم ، ج ۱، ص ۲۰). بنابر یادداشتهای علم : «شاه نگران بود مبدا چشم پوشی از ادعاهای ایران نسبت به بحرین خیانت به منافع ملی تعبیر شود» (ج ۱، ص ۳۹).

در ریشه های ایرانی بحرین شبه ای وجود ندارد . بر پایه تاریخ مردمان بحرین ایرانیان عرب زبان و پارسی زبان بودند . پس از قرمطیان ، مرکز بحرین احساء شد (یاقوت حموی ، ۱۸۴۶، ص ۱۴). گاهی هجر به همه ناحیه بحرین اطلاق می شد (مقدسی ، ص ۹۳؛ یاقوت حموی ، ۱۸۴۶، ص ۴۳۸). طبق مأخذ موجود، از دوره های کهن ناحیه بحرین جزو قلمرو ایران به شمار می آمد. در ۳۷۲، به نوشته حدودالعالم (ص ۱۶۹) «بحرین مردم بسیار با شهرها و دیها و جاهای آبادان داشت .» در قرن چهارم ، کشتیهای تجاری بین ساحل بحرین ، عمان ، بصره ، ابله و سیراف و چین رفت و آمد می کردند (بلادری ، ص ۳۳۳؛ مسعودی ، ج ۱، ص ۱۳۷). به نوشته جیهانی (ص ۴۶)، اهالی آنجا بیشتر از قرمطیان بودند؛ و از جمله قراء آن دارین ، خط، قطیف ، آرّه ، هجر، بیئوئه ، فروق ، سابور یا سابون [شاپور] بود و گاهی بَمامه جزو آن محسوب می شد (ابن خردادبه ، ص ۱۵۲؛

یاقوت حموی ، ۱۹۶۵ ، ج ۱ ، ص ۵۰۷). به قول ابن خردادبه (ص ۶۰) از عبادان (آبادان) تا خشبات دو فرسنگ و از خشبات از طریق دریا تا شهر [مرکز] بحرین هفتاد فرسنگ فاصله بود. به گفته اصطخری (ص ۲۲) قبیله بنی تمیم در آن زندگی می کردند. ظاهراً جزیره اوال یا اوال (جزیره بحرین) جزو احساء به شمار می آمد (رجوع کنید به بحرین * ، مجمع الجزایر و کشور). نام اوال در کتابهای جغرافیایان مسلمان بسیار آمده است و ظاهراً با دارین مطابقت دارد. به نوشته یاقوت (۱۹۶۵ ، ج ۲ ، ص ۵۳۷) دارین شاید همان جزیره اوال باشد. جواد علی (ج ۱ ، ص ۱۷۶ ، ج ۲ ، ص ۶۴۰) دارین را مطابق با شهر هَیج ، مرکز ناحیه تارو (جزیره تاروت) در خلیج فارس در جغرافیای بطلمیوس می داند. امروز در بحرین آبادی سَمَاهِیج وجود دارد که نام آن بی شباهت به «هیج» نیست. نام شهر قدیمی سَمَاهِیج (در جزیره مُحْرَق) در کتابها دیده می شود (یاقوت حموی ، ۱۹۶۵ ، ج ۳ ، ص ۱۳۱؛ کازرونی ، ص ۹۸-۹۹). به نوشته قدامة بن جعفر (ص ۲۴۹)، خراج بحرین و یمامه به ۵۰۰ ، ۵۱۰ دینار می رسید. ظاهراً یکی از عوامل شورشهای مداوم مردم ناحیه قدیمی بحرین و تبدیل آن به منطقه طغیانها بویژه شورش خوارج ، سنگینی خراج بوده است .

ابومنصور از هری (ج ۵ ، ص ۴۰) بحرین یا بحران را تثنیه «بحر» می داند؛ زیرا قریه های آن از سویی ، در کرانه دریایچه ای (در دروازه احساء و دهکده هجر) قرار گرفته بود و از سوی دیگر تا بحر اخضر ده فرسنگ فاصله داشت . به نوشته طبری ، بنابر افسانه ای ، مردم بحرین (با اهالی عمان) از فرزندان سام بن نوح بودند که پس از پراکندگی ، گروهی از آنان به نام عَمَالِیق (جاسم) در بحرین ساکن شدند (ج ۱ ، ص ۲۰۳). از حدود سیصد سال پیش از میلاد، از دوره سلوکیان ، شهر بازرگانی بزرگ گرهِ در کرانه احساء (در ناحیه بحرین) مشهور بود و احتمالاً مردم آن با شهرهای سلوکی کنار دجله بازرگانی داشتند (حورانی ، ص ۱۶ ، ۲۱). در ۲۰۵ ، آنتیوخوس سوم شاه سلوکی (رجوع کنید به سلوکیان) به سرزمین گرهِ لشکر کشید و پس از دریافت پانصد تالان نقره و هزار تالان بخور و دویست تالان روغن مُرّ صافی ، از تسخیر آنجا صرفنظر کرد و به یکی از جزایر بحرین به نام تولوس رفت و سپس به سلوکیه بازگشت (گوتشمید ، ص ۷۶-۷۷). در دوره ملوک الطوائف (اشکانیان) تا زمان اردشیر بابکان ، فرزندان مَعْدِنِ عدنان از اعراب عدنانی در آنجا ساکن بودند (طبری ، ج ۱ ، ص ۶۰۹). بحرین در دوره اشکانی [و احتمالاً پیش از آن در زمان هخامنشیان] جزو قلمرو ایران محسوب می شد. به نوشته نولدکه (ص ۴۸) اردشیر بابکان (حک : ۲۲۶-۲۴۱ م) بنیانگذار سلسله ساسانی ، حاکم آنجا سَنَرُوگ یا سَنَطَرُوق [احتمالاً کاردار اشکانی] را شکست داد و در آنجا شهری ساخت و نام آن را «پَسا (قَسا) اردشیر» گذاشت . به نوشته حمزة اصفهانی (ص ۴۵) نام این شهر «بَئَن اردشیر» بود، طبری (ج ۲ ، ص ۴۱) نام شهر را «فَنیاذ اردشیر» و دینوری (ص ۴۵) «فُوران اردشیر» ضبط کرده است . به نوشته حمزة اصفهانی (ص ۴۵-۴۶) باروی شهر روی پیکرهای مردمی که از اردشیر فرمان نمی بردند ساخته شد. چنانکه از مطالب تاریخ بلعمی (ص ۸۸۵) بر می آید، بعداً آن شهر را مدینه الخَط خواندند. خط قسمت ساحلی بحرین بود که قطیف و عُقیر در آن قرار داشت (نولدکه ، ص ۷۰) و از محصولات آن نیزه خطی بود که صادر می شد (ابن بلخی ، ص ۶۰-۶۱). شاپور اول (حک : ۲۴۱-۲۷۲ م) به بحرین که احتمالاً [مردمان آن] گرایشهایی به اشکانیان داشتند، قشون فرستاد و به نوشته بلعمی (ص ۸۹۳) همه اعراب آن ناحیه را کشت . «شاپور ذوالاکتاف (حک : ۳۰۹ یا ۳۱۰-۳۷۹ م) نیز از راه دریا به خط لشکر کشید و در آنجا کشتار کرد. شاپور دستور داد هر که را از اعراب

ببینند بکشند و به غنیمت نپردازند. وی نخست بر گروهی از اعراب که به سرزمین پارس آمده و آنجا را چراگاه خود ساخته بودند بتاخت و بسیاری از آنان را بی آنکه خبری داشته باشند به بدترین وجهی بکشت و از طریق دریا به خط آمد و مردم آنجا را بکشت و جان کسی را باز نخرید و بر غنیمت روی نیلورد تا به هجر رسید و در آنجا مردمانی از اعراب تمیم و بکر بن وایل و عبدالقیس بودند و چندان کشتار کرد که خون مانند باران روان شد. سپس به سرزمین عبدالقیس روی نهاد، همه آنها را نابود ساخت. بعداً به یمامه آمد و آنها را نیز بکشت. آنگاه به زمینهای بکر و تغلب آمد، آنجا نیز هر که از اعراب بدید بکشت، و گروهی از مردم بنی تغلب را در دارین و دسته ای از مردم عبدالقیس و طوایی از بنی تمیم را در هجر بنشانند» (نولدکه، ص ۱۱۰-۱۱۱)، خسرو اول (حک: ۵۳۱ - ۵۷۹ م) بحرین را همچنان در دست داشت و کاردار او، آزاد افروز پسر گشنسب، در آنجا حکومت می کرد. اعراب او را مُکعبَر (پاره کننده با شمشیر) می خواندند؛ چون دست امیران بنی تمیم را می برید (همان، ص ۳۷۹-۴۱۲، ۳۸۰). ظاهراً مُنذر بن نعمان از سوی خسرو اول بر همه بلاد عمان، بحرین و یمامه تا طائف و دیگر قسمتهای حجاز حکومت می کرد (همان، ص ۳۶۳-۳۶۴). مکعبَر در پادشاهی خسرو اول در بحرین همه بنی تمیم را فریب داده، آنان را وارد دژ مُشَقَّر (قلعه ای نزدیک هجر، در جنوب بحرین) کرد و سپس همه مردان را بکشت و پسرانشان را به فارس برده اخته کرد (همان، ص ۳۸۰-۳۸۲، ۴۱۲). به نوشته حمزة اصفهانی (ص ۱۵۲)، این حادثه در زمان خسرو پرویز صورت گرفته بود. بحرین از نخستین نواحی ایران بود که پیش از مناطق دیگر، مردم آن بدون جنگ اسلام آوردند. اهالی آن از زرتشتی، و یهود و نصاری بودند و دربادیه های آن نیز قبایل عبدقیس، بکر بن وائل و تمیم زندگی می کردند. ظاهراً در ۶ هجری (بلذری: ۸ هجری)، در زمان حیات پیامبراکرم، مُنذر بن ساوی ملک بحرین (رئیس عربها) که از سوی ایرانیان در آنجا فرمان می راند، پس از خواندن نامه پیامبراکرم، که علاء حضرمی آورده بود، مسلمان شد (بلذری، ص ۸۵؛ حمدالله مستوفی، ص ۱۴۹)، او عبدالله بن زید اسبذی نامیده می شد که به دهکده اسبذ در هجر منسوب است. گویند او از اسبذیان بود که در بحرین اسب را پرستش می کردند. پس از منذر، سیبخت، آخرین مرزبان ایران در هجر، بدون جنگ اسلام آورد. به دنبال آن، همه عربها و برخی از مردم عجم با پذیرفتن رسم مقاسمه در خراج خرما با حضرمی صلح کردند، و کسانی که از مسلمان شدن کراهت داشتند، مجوسان و یهودیان بودند که به جزیه تن در دادند (بلذری، ص ۸۵). پس از درگذشت منذر، در امور سیاسی بحرین، دشواریهایی پدید آمد، به طوری که در ۱۱ در دوره خلافت ابوبکر (متوفی ۱۳) مردم بحرین مرتد شدند (همان، ص ۹۰-۹۱؛ یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۱۳۶). بنابر مطالب معجم البلدان، در زمان خلیفه دوم (عمر بن خطاب، متوفی ۲۳)، دارین شهر بندری که با هند تجارت مشک داشت (ج ۲، ص ۵۳۷) و چند قریه دیگر، مانند سابون [شاپور] و زاره و غابه، در ناحیه بحرین با جنگ گشوده شد و همه عجمهایی که در شهر غابه بودند به قتل رسیدند (بلذری، ص ۹۲). به گفته بلذری (ص ۴۳۵)، ابو هُرَیره از بحرین پانصد هزار درهم (به نوشته یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳، هفتصد هزار درهم) گردآوری کرده به مرکز خلافت (کوفه) فرستاد. این عطایا آنقدر زیاد بود که خلیفه، نخست باور نکرد، و سرانجام ناگزیر شد برای آن دفتر (دیوان) درست کند. افزونی عطایا و احتمالاً خراج بحرین نشانه توانگر بودن شهرها و مردمان ناحیه بحرین است که تا پس از اسلام آوردن آنان نیز ادامه داشته است. در دوره امویان در ۴۵، معاویه برادر خود زیاد بن ابیه را به امیری بصره و عمان و سجستان و بحرین برگزید (طبری، ج ۵، ص ۲۱۷). در همان دوره، در بحرین مانند همه بلاد زیر سلطه امویان، بر ضد دستگاه خلافت جنبشهایی

پدید آمد؛ در ۷۲، ابو قُذَیک (از خوارج) بحرین را از دست والیان بنی امیه درآورد. در ۷۳، عبدالملک پسر مروان، شورش خوارج را سرکوب کرد و ابوفدیک و شش هزار تن از آنان را به قتل رسانید (همان، ج ۶، ۱۹۳). در ۱۰۵، مسعود بن ابی زینب عبدی در بحرین خروج کرد و اشعث، پسر عبدالله والی بنی امیه، را فرار داد و نوزده سال در آنجا حکومت کرد (ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۰). احتمالاً بحرین از مراکز شورشیان و ناراضیان نیز به شمار می آمده، به طوری که در ۱۲۹، شیبیان، از خوارج، پس از شکست خوردن در فارس، به بحرین گریخت. در ۱۳۳، پس از روی کار آمدن بنی عباس، سلیمان بن علی والی کوره دجله، بحرین، بصره و نواحی دیگر شد و مدتی آنجا را در دست داشت (طبری، ج ۷، ص ۳۵۱، ۴۵۹). در ۱۵۱، نافع بن عقبه وارد بحرین شد و سلیمان بن حکیم [حاکم آنجا] را به قتل رسانید و گروهی را تبعید و عده ای را اسیر کرد و به بغداد نزد منصور فرستاد. در ۱۶۰ (در خلافت مهدی) محمد بن سلیمان بر فارس و کوره اهواز و بحرین و عمان و کوره دجله و بصره حکومت می کرد (همان، ج ۸، ص ۳۹، ۱۳۴). صاحب الزنج در ۲۵۵، بصره را تصرف کرد. او در ۲۴۹ از سامرا به بحرین رفت و گروهی از مردم آنجا به وی گرویدند (همان، ج ۹، ص ۴۱۰؛ مسعودی، ج ۲، ص ۵۹۵-۵۹۶). در ۲۵۷، خلیفه معتمد، فارس را علاوه بر اهواز و بصره و بحرین و یمامه به موسی بن بغا داد (ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۶۲). در ۲۸۶، ابوسعید جَنابی رئیس قرامطه، ناحیه بحرین را تصرف کرد (طبری، ج ۱۰، ص ۷۱) و در ۲۸۷، معتضد برای درهم شکستن شورش قرامطیان قشون بزرگی به بحرین در نواحی هجر فرستاد و کشتار بسیار کرد و مهتر آنان ابوالفوارس را کشت (ابن اثیر، ج ۶، ص ۹۴؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۶۹). در ۳۱۷ ابوطاهر قرمطی حجازالاسود را از مکه به بحرین آورد که پس از ۲۲ سال، در ۳۳۹، آن را به مکه بازگردانده در رکن خانه گذاردند (ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۴-۲۰۳، ۳۳۵). پس از اینکه فعالیت قرامطیان در بحرین ضعیف شد، بنی سلیم دعوت به تشیع را آغاز کرد (ابن خلدون، ج ۵، ص ۳۱). در ۴۴۲، ناصر خسرو از طریق دریا به جزیره بحرین سفر کرد (ص ۱۵۲؛ رجوع کنید به بحرین، مجمع الجزایر و کشور، قسمت دوم). ظاهراً از همین دوره بتدریج ناحیه قدیمی بحرین بر اثر تجزیه به نواحی مختلف، مانند جزیره بحرین، احساء، قطیف و ...، نام قدیمی خود را از دست می دهد و مدتها، هم به جزیره و هم به ناحیه گفته می شود (رجوع کنید به بحرین، مجمع الجزایر و کشور). در ۴۵۸، هنگامی که سلطان الب ارسلان وارد نیشابور شد والی حلب و فرمانفرمای بحرین (ناحیه قدیمی) برای دیدار او به نیشابور شتافتند (میرخواند، ج ۴، ص ۲۷۶). به نوشته بکران، در ۶۰۵، پیش از حمله مغول در ولایت بحرین، نوعی خرما وجود داشت که از آن شراب درست می کردند (ص ۷۴). در ۶۲۸، اتابک ابوبکر با یاری ناخدایان ملک جمشید، از ملوک بنی قیصر، اکثر سواحل چون قطیف و بحرین [احتمالاً هجر] و عمان و لحْصا را به تصرف خود درآورد (غفاری قزوینی، ص ۱۲۶-۱۲۷). در ۶۵۴، اتابک حکومت جزیره (؟) قطیف را به عُصفور بن راشدین عمیر و مانع بن علی بن ماجدین عمیر سپرد (وصاف حضرة، ص ۱۰۵-۱۰۶). در ۶۵۸ (در زمان هولاکو) به نوشته ابن خلدون (ج ۴، ص ۷۸۱-۷۸۲)، شیراز کرسی فارس به شمار می آمد و کیش و عمان و کازرون و بحرین [ظاهراً هجر] از بلاد آن شمرده می شد. در ۷۲۵، ابن بطوطه در سفر خود به بحرین، اهالی یکی از شهرهای آن، به نام قطیف را رافضی یا غلاة [از فرقه های شیعه] نوشته است (ص ۲۸۰). برای آگاهی از تاریخ ناحیه قدیمی بحرین پس از حمله مغول رجوع کنید به بحرین، مجمع الجزایر و کشور، قطیف *؛ هجر *؛ احساء.

بن مایه:

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۴۰۵/۱۹۸۵؛ ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران ۱۳۶۱ ش؛ ابن حاکم، صفة جزيرة العرب، چاپ محمدبن علی اکوع، بیروت ۱۴۰۳/۱۹۸۳؛ ابن حوقل، کتاب صورة الارض، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷؛ منصوره اتحادیه، گوشه هایی از روابط خارجی ایران، تهران ۱۳۳۵ ش؛ محمدبن محمد ادیسی، کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الافاق، [بی جا، بی تا.]؛ محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی، جهانگشای نادری، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ش؛ اسکندرمثنی، تاریخ عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰ ش؛ ابراهیم بن محمد اصطخری، کتاب مسالک الممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، چاپ محمداسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۶۷ ش؛ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول: از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمدبن نجیب بکران، جهان نامه، چاپ محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۴۲ ش؛ منوچهر پارسادوست، نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران، تهران ۱۳۷۱ ش؛ همو، نقش عراق در شروع جنگ، تهران ۱۳۶۹ ش؛ جان ر. پری، کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران ۱۳۶۵ ش؛ حدودالعالم من المشرق الى المغرب، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ ش؛ حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی، چاپ احسان اشراقی، تهران ۱۳۶۶ ش؛ حمدالله بن ابی بکر حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ همو، کتاب نزهة القلوب، چاپ گی لسترنج، تهران ۱۳۶۲ ش؛ جورج فدلورانی، دریانوردی عرب در دریای هند، ترجمه محمد مقدم، تهران ۱۳۳۸ ش؛ دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵ ش -؛ پیتر دلاواله، سفرنامه پیتر دلاواله (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران ۱۳۴۸ ش؛ احمدبن ابی الخیر زرکوب شیرازی، شیرازنامه، چاپ بهمن کریمی، تهران ۱۳۱۰ ش؛ علی زرین قلم، سرزمین بحرین: از دوران باستان تا امروز، تهران ۱۳۳۷ ش؛ سازمان نقشه برداری ایران، نقشه ایران، تهران ۱۳۴۶ ش؛ محمدعلی بن احمد سدیدالسلطنه، تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران، چاپ احمد اقتداری، تهران ۱۳۷۰ ش؛ زین العابدین بن اسکندر شیروانی، بستان السیاحه، یا، سیاحت نامه، تهران ۱۳۱۵؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۵۳ ش؛ اسدالله علم، گفتگوی من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، ترجمه گروه مترجمان انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۱ ش؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت ۱۹۷۶-۱۹۷۸؛ احمدبن محمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، تهران ۱۳۴۳ ش؛ ویلم فلور، حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران ۱۳۶۸ ش؛ جهانگیر قایم مقامی، بحرین و مسائل خلیج فارس، تهران ۱۳۴۱ ش؛ محمدحسین قدوسی، نادرنامه، مشهد ۱۳۳۹ ش؛ عبدالله بن محمد کاشانی، تاریخ اولجایتو، چاپ مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸ ش؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ جرج ناتانیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ تادوزیودا کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، چاپ مریم میراحمدی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ پ. و. گلوب، ت. گ. بیبی، «تمدن فراموش شده خلیج فارس»، سخن،

دوره ۱۱، ش ۸ و ۹ (آذر و دی ۱۳۳۹ ش)؛ ألفرد فرایهرفون گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران ۱۳۵۶ ش؛ محمدبن احمد مقدسی، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ جلال الدین محمد منجم یزدی، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، چاپ سیف الله وحیدنیا، تهران ۱۳۶۶ ش؛ موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، بحرین، تهران ۱۳۶۴ ش؛ ناصر خسرو، سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ کارستن نیبور، سفرنامه کارستن نیبور، ترجمه پرویز رجبی، تهران ۱۳۵۴ ش؛ ر. وادالا، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جواد، تهران ۱۳۶۴ ش؛ عبدالله بن فضل الله وصاف حضرة، تحریر تاریخ وصاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۴۶ ش؛ آرنولد تالبوت ویلسون، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران ۱۳۴۸ ش؛ رضاقلی بن محمد هادی هدایت، ملحقات تاریخ روضه الصفای ناصری، در میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۸-۱۰، تهران ۱۳۳۹ ش؛ مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۶۳ ش؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ ووستنفلد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳، چاپ افست تهران ۱۹۶۵؛ خسرو خسروی از دایره المعارف بزرگ اسلامی

Fereydoun Adamiyat, Bahrein Islands , New York 1955; Geoffery Bibby, "The origins of the Dilmun civilization" in Bahrein through the ages: the archaeology , edited by Shaikha Haya Ali al-Khalifa and Michael Rice, London 1986 ;Abbas Farougy, The Bahrein Islands: 750-1951, New York 1951; Karen Frifelt, "Burial mounds near Ali excavated by the Danish expedition", in Bahrein through the ages: the archaeology , edited by Shaikha Haya Ali al-Khalifa and Michael Rice, London 1986; Bernard Girard, James Belgrave ,Bahrain , Paris [n.d.]; Karta (firm), Atlas of the Middle East, ed . Moshe Brawer, New York 1988; J.B. Kelly, Britain and the Persian Gulf 1795-1880 , Oxford 1968; Der Kleine Pauly Lexikon. der Antike, bearbeitet und herausgegeben von Konrat Ziegler und Walther Sontheimer, Stuttgart 1964-1975 ,s.v. "Gerrha" (by Albert Dietrich); J.G. Lorimer, Gazetteer of the Persian Gulf ,Oman and Central Arabia , Buckinghamshire 1986; The Middle East and North Africa-1990, London 1989; Rouhollah K. Ramazani, The foreign policy of Iran , 1500-1941 ,Charlottesville 1966; idem, Iran's foreign Policy, 1941-1973 , Charlottesville 1975; Gholam-Reza Tadjbakhche, La question des iles Bahrein , Paris 1960; The Times atlas of the world , London 1985.